DaneshSad
دانش صد



درس ششم
پروردهٔ عشق

این شعر از کتاب لیلی و مجنون نظامی گنجه ای شاعر قرن ششم هجری است که در آن عشق و دلدادگی دو عاشق و مخصوصا مجنون را با زبانی والا به تصویر می کشد.

نوع ادبی، شیوه و لحن بیان آن غنایی است که در آن احساسات و عواطف درونی انسان را بیان می کند.

قالب شعر مثنوی

چون رایت عشق آن جهانگیر — شد چون مه لیلی آسمان گیر
هر روز خُنیده نام‌تر گشت — در شیفتگی تمام تر گشت

قلمرو زبانی:

دو بیت از سه جمله با جملات وابسته و هسته آمده است: /چون: وقتی که، حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: رایت عشق آن جهانگیر: گروه نهادی، دو ترکیب اضافی و یک ترکیب وصفی: نهاد(رایت)+ مضاف الیه (عشق) + صفت مضاف الیه(آن)+ مضاف الیه مضاف الیه(جهانگیر: جهانگیرنده:صفت فاعلی مرکب مرخم که جانشین اسم شده و نقش مضاف الیه گرفته) / شد: فعل اسنادی/ چون: حرف اضافه / مه لیلی: گروه متممی، ترکیب اضافی: متمم(مه) + مضاف الیه (لیلی) / آسمان‌گیر: مسند، صفت فاعلی مرکب مرخم

جملهٔ هستهٔ ۱: نهاد: او محذوف برمی‌گردد به مجنون/ هر روز: قید، ترکیب وصفی/ خنیده نام تر: مسند(صفت مفعولی) / گشت: فعل اسنادی

جملهٔ هستهٔ ۲: نهاد: او محذوف برمی‌گردد به مجنون/ در/ شیفتگی: متمم / تمام‌تر: مسند/ گشت: فعل اسنادی

*چون در مصرع اول: هنگامی‌که / رایت: درفش، پرچم، بیرق / جهانگیر: گیرنده جهان، فتح کننده دنیا، منظور مجنون است / چون در مصرع دوم: مانند / مه: ماه / خنیده: مشهور، معروف، نامدار / شیفتگی: عاشقی

قلمرو ادبی:

رایت عشق: اضافه تشبیهی / «چون» نخست و دوم: جناس همسان (چون اول: وقتی که، چون دوم: مثل و مانند)

رایت عشق چون مه لیلی: تشبیه / مه: استعاره از جمال و کمال لیلی/ آسمان گیرشدن رایت: کنایه از مشهور شدن و اغراق/ لیلی: ایهام تناسب: ۱- نام معشوقهٔ مجنون ۲- لیلی: منسوب به لیل؛ در معنای اول صادق باشد در معنای دوم با آسمان و ماه تناسب میسازد و برعکس اگر در معنی دوم صادق باشد در معنی اول با مجنون تناسب می‌سازد.

واج آرایی: «ر» /گشت: واژه آرایی، ردیف/ جناس: هر، در/ خنیده نام تر گشتن کنایه از زبانزد شدن و مشهور گشتن/ در شیفتگی تمامتر شدن: کنایه از عاشق تر شدن

t.me/DaneshSad

قلمرو فکری:

وقتی که پرچم عشق مجنون همانند ماه شب که آسمان را نورانی می کند و همه جا را فرامی گیرد، همه جا را به تسخیر خود درآورد و در همه جا پیچید و مشهور شد. هر روز نام مجنون مشهورتر شد و در عشق و شیفتگی کامل تر گردید.مفهوم: پیچیدن شهرت عشق لیلی و مجنون و شدت عشقشان

قرابت معنایی: در وفای عشق تو مشهور خوبانم چو شمع/ شب نشین کوی سربازان و رندانم چو شمع.

معنی مصطلح دیگر برای بیت اول با توجه به اینکه ماه را استعاره از زیبایی لیلی، معشوقهٔ مجنون می دانند چنین می‌شود: وقتی آوازه و شهرت عشق مجنون مانند زیبایی چهرهٔ لیلی در جهان پیچید و مشهور شد.

مفهوم: عشق پنهان شدنی نیست و مشهورشدن عشق مجنون

دل می رود ز دستم صاحبدلان خدا را/ دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا

برداشـــته دل ز کـــــار او بخت درماند پدر به کار او سخت

قلمرو زبانی:

بیت از دو جملهٔ ساده ساخته شده است:

جملهٔ اول: نهاد: بخت/ ز/ کار او: متمم ، ترکیب اضافی/ دل برداشته بود: فعل مرکب، ماضی بعید، حذف فعل کمکی «بود» به قرینهٔ معنایی

جملهٔ دوم: نهاد: پدر/ درماند: فعل پیشوندی، ماضی ساده/ به/ کار او: متمم / سخت: قید

*سخت: به سختی/ بخت: اقبال / درماند: عاجز و ناتوان شد

قلمرو ادبی:

دل برداشتن: کنایه از ناامید شدن / دل: مجاز از عشق و علاقه

بخت دل از کار کسی بردارد: تشخیص، کنایه از بدشانسی و بداقبالی / کار: استعاره از عشق مجنون

بخت، سخت: جناس ناهمسان/ واژه آرایی: کار، او/ واج آرایی: «ر»

قلمرو فکری:

بخت و اقبال از او ناامید شده و پدر نیز در کار عشق او به سختی درمانده شده بود.

مفهوم:نگون بختی و بدشانسی مجنون و ناامید شدن از درمان عشق مجنون.

خویشـــان همـــه در نیاز با او هر یک شده چـاره‌ساز با او

قلمرو زبانی:

بیت از دو جملهٔ ساده ساخته شده است:

جملهٔ اول: نهاد:خویشان/ همه: بدل تاکیدی / در/ نیاز: متمم/با+ او: متمم مسندی/ «بودند»: فعل اسنادی به قرینهٔ معنوی محذوف

جملهٔ دوم: نهاد: هریک / شده: فعل اسنادی، ماضی بعید که فعل کمکی «بودند» به قرینهٔ معنوی محذوف/ چاره‌ساز: مسند، صفت فاعلی مرکب مرخم/با/ او: متمم

*خویشان: اقوام / نیاز: مشکل / چاره‌ساز: چاره یاب، به معنی کسی که چاره اندیشی می کند

t.me/DaneshSad

قلمرو ادبی:

ردیف: با او/ واج آرایی مصوت بلند «ا»/ درنیاز بودن: کنایه از همراهی در حل مشکل

قلمرو فکری:

آشنایان و نزدیکان، همگی با پدر مجنون ، برای برآورده کردن حل مشکل مجنون همراه بودند و هر یک چاره ای می اندیشیدند. مفهوم: چاره اندیشی و مشورت برای حل مشکل.

بیچـــارگی ورا چـــو دیدند در چاره‌گـری زبان کـشیدند

قلمرو زبانی:

بیت از دو جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ وابسته: نهاد: آنها ی محذوف برمی گردد به خویشان/ بیچارگی ورا: گروه مفعولی،ترکیب اضافی: مفعول (بیچارگی) + مضاف الیه(وی)/ چو: حرف ربط وابسته ساز/ دیدند: فعل ماضی ساده

جملهٔ هسته: نهاد: آنهای محذوف/در/ چاره گری:متمم / زبان کشیدند: فعل مرکب

*بیچارگی: درماندگی، بدبختی / ورا: وی را (پدر مجنون) / چاره‌گری: تدبیر، مصلحت‌اندیشی

قلمرو ادبی:

زبان کشیدند: کنایه از سخن گفتند / واج آرایی: «چ»/ زبان: مجاز از سخن

قلمرو فکری:

بستگان هنگامی که درماندگی پدر مجنون را مشاهده کردند برای چاره جویی به سخن گفتن و مشورت پرداختند. مفهوم: همفکری و چاره جویی در رفع مشکل و تاکید بر مشورت و نوع دوستی

گـــفتند بـه اتفـــاق یک ســـر کز کعبه گشاده گردد این در

قلمرو زبانی:

بیت از دو جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: آنها ی محذوف/ به/ اتفاق: متمم / یک سر: قید/ گفتند: فعل ماضی ساده/مفعول: جملهٔ وابسته که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: از/ کعبه: متمم / گشاده: مسند/ گردد: می گردد، فعل اسنادی مضارع اخباری /این در: گروه نهادی، ترکیب وصفی/ * به اتفاق: همگی / یک سر: همه باهم، سراسر، تماما / کز: که از / گشاده: باز

قلمرو ادبی:

گشاده گردیدن در: کنایه ازحل شدن مشکل / در: استعاره از مشکل عشق مجنون

کعبه: مجاز از زیارت خانه کعبه/ سر و در: جناس ناهمسان/ واج آرایی: «د»

قلمرو فکری:

همگی خویشان همه با هم نظر دادند که مشکل مجنون و بیماری عشق او با توسل به کعبه و زیارت خانهٔ خدا برطرف می‌شود. مفهوم: حلال مشکلات خداوند است.

t.me/DaneshSad

حاجت گـه جمله جهان اوست محراب زمین و آسمان اوست

قلمرو زبانی:

بیت دو جملهٔ ساده است:

جملهٔ اول: او: نهاد / حاجت گه جملهٔ جهان:گروه مسندی، یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی: مسند(حاجت گه،) + صفت مبهم(جملهٔ)+ مضاف الیه(جهان)/ است

جملهٔ دوم: او: نهاد/ محراب زمین و آسمان:گروه مسند ی، دو ترکیب اضافی: مسند(محراب)+ مضاف‌الیه (زمین) + حرف عطف(و) + معطوف به مضاف الیه(آسمان) / است: فعل اسنادی

*حاجت گه: محل برآورده شدن حاجت / جمله: همه، سراسر / محراب: قبله گاه، جای ایستادن پیش نماز در مسجد/ آسمان: دوتلفظی / او: کعبه)کاربرد ضمیر شخصی برای غیر انسان/)

قلمرو ادبی:

جهان: مجاز از مردم جهان / زمین، آسمان: مجاز از همه موجودات، مراعات النظیر/ تشبیه: کعبه مانند محراب است./ تضاد/ واج آرایی: «ا و ج»

قلمرو فکری:

کعبه و صاحب کعبه جایگاه برآورده شدن خواسته همه جهانیان و عبادتگاه همه مردم است.

پیام: برآورده شدن دعا در کعبه / مفهوم: خانه خدا محل رفع حاجات جهانیان و مقدس است.

قرابت معنایی:بندگان در بند خویش اند از کسی یاری مخواه/ از خدا باید بخواهی تا منِ « اویت» کند

چون موسم حج رسید برخاست اشتر طلبید و محمل آراست

قلمرو زبانی:

بیت چهار جمله با جملات هسته و وابسته آمده است: چون: وقتی که، حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: موسم حج: گروه نهادی ترکیب اضافی/ رسید: فعل

جملهٔ هستهٔ ۱: نهاد: او محذوف برمی‌گردد به پدر مجنون/ برخاست: فعل ماضی ساده

جملهٔ هستهٔ ۲: نهاد: او محذوف برمی‌گردد به پدر مجنون/ اشتر: مفعول/ طلبید: فعل ماضی ساده و: حرف ربط

جملهٔ هستهٔ۳: نهاد: او محذوف برمی‌گردد به پدر مجنون/ محمل: مفعول/ آراست: فعل ماضی ساده

*موسم: زمان، هنگام / برخاست: بلند شد(بن ماضی: برخاست، بن مضارع: برخیز)

/محمل: کجاوه که بر شتر بندند، مهد/آراستن: آماده کردن(بن ماضی: آراست، بن مضارع: آرا)

قلمرو ادبی:

اشتر و محمل: مراعات النظیر/ شتر طلبیدن و محمل آراستن: کنایه از آماده سفر شدن/ واج آرایی: «س »

قلمرو فکری:

زمانی که فصل حج فرارسید، پدر مجنون بلندشد و شتر خواست و کجاوه ای فراهم کرد و برای سفر آماده شد.

مفهوم: آماده سفر حج شدن

t.me/DaneshSad

فرزند عـــزیز را به صـــد جهد بنشاند چو ماه در یکی مهد

قلمرو زبانی:

بیت یک جملهٔ ساده است:

نهاد: او محذوف برمی‌گردد به پدر مجنون/ فرزند عزیز: گروه مفعولی، ترکیب وصفی/ به/ صد جهد: گروه متمم ، ترکیب وصفی(صد: صفت شمارشی)/ بنشاند: فعل ماضی ساده/ چو: مانند، حرف اضافه/ ماه: متمم / در/ یکی مهد: گروه متمم ، ترکیب وصفی*جهد: کوشش، تلاش، سعی/ مهد: کجاوه، محمل، تخت روان، اتاقک / یکی مهد: یک + مهد +ی نشانه نکره

قلمرو ادبی:

صد: مجاز از بسیار و نماد کثرت که نشانه اغراق است/ چو ماه: تشبیه / ماه: نماد زیبایی هست و با توجه به اینکه ماه در مهد نمی نشیند بلکه عروس زیباروی همچون ماه در مهد می نشیند ماه در اینجا در معنای استعاری به کار رفته نه در معنای ماه حقیقی / واج آرایی: «د»/ مهد، جهد: جناس اختلافی ناهمسان

قلمرو فکری:

پدر، فرزند گرامی همچون ماه خود را مانند عروس زیبارویی با تلاش بسیار، با احترام در کجاوه نشاند.

مفهوم: آماده سفر شدن با عدم رضایت مجنون به سفر حج است.

آمد سوی کعبه سینه پرجوش چون کعبه نهاد حلقه بر گوش

قلمرو زبانی:

بیت دو جملهٔ ساده است:

جملهٔ اول: نهاد: او محذوف برمی‌گردد به پدر مجنون/ آمد: فعل ماضی ساده / سوی: به معنای به ، حرف اضافه /کعبه: متمم / سینه پرجوش: قیدحالت

جملهٔ دوم: نهاد: او محذوف برمی‌گردد به پدر مجنون/ چون :حرف اضافه / کعبه: متمم / نهاد: فعل ماضی ساده(بن ماضی: نهاد، بن مضارع: نه)/ حلقه: مفعول/ بر/ گوش: متمم *سینه پرجوش: نگران، پرتب و تاب

قلمرو ادبی:

سینه: مجاز از دل /چون کعبه: تشبیه؛ پدر مجنون مانند کعبه حلقه بر گوش نهاد

حلقه بر گوش نهادن: کنایه از بندگی کردن و اظهار توسل /سینه، گوش: مراعات النظیر

جوش، گوش: جناس ناقص اختلافی /تشخیص: کعبه، همانند غلامی حلقه به گوش دارد به نشانهٔ بندگی و تسلیم بی چون و چرا در برابر پروردگار / حلقه: ایهام دارد: ۱ ـ حلقه ی در کعبه است ۲ ـ حلقهٔ گوش غلامان

سینه پرجوش بودن: کنایه از ناراحتی فراوان، سراسر اندوه و ناراحتی به خاطر کاری/ کعبه: تکرار

قلمرو فکری:

پدر مجنون با سینه ای پر از درد و ناله، به کعبه آمد و همانند خانه خدا که همچون غلامی حلقه به گوش دارد اظهار بندگی و اطاعت به خدا کرد و به آن متوسل شد. مفهوم: توسل جستن به کعبه

t.me/DaneshSad

گفت ای پسر این نه جای بازی است بشتاب که جای چاره سازی است

قلمرو زبانی:

بیت پنج جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: او محذوف برمی‌گردد به پدرمجنون/گفت: فعل/ چه چیز را؟ ادامه بیت وبیت های بعدی که سخنان پدر مجنون هست. جملات وابسته در این بیت که کلا نقش مفعولی برای فعل جملهٔ هسته دارند:

جملهٔ وابستهٔ ۱: ای (حرف ندا) + پسر: منادا / (فعل «گوش کن» در منادا به قرینهٔ معنوی محذوف است)

جملهٔ وابستهٔ ۲: نهاد: این / نه: قید نفی/ جای بازی: گروه مسندی، ترکیب اضافی/ است: فعل اسنادی

جملهٔ وابستهٔ ۳: نهاد: تو محذوف برمی‌گردد به مجنون/ بشتاب: فعل امر (بن ماضی: شتافت، بن مضارع: شتاب) که: زیرا که، حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ وابستهٔ۳ : نهاد: این/ جای چاره سازی: گروه مسندی، ترکیب اضافی: مسند(جای) + مضاف الیه(چاره سازی)/ است: فعل اسنادی* بشتاب: عجله کن/ بازی: بازیچه، بیهوده کاری / این: این مکان(کعبه)

قلمرو ادبی:

نه جای بازیست: کنایه از اینکه شوخی نیست /تکرار یا واژه آرایی: جا، است/ واج آرایی: مصوت بلند ا

قلمرو فکری:

پدر به مجنون گفت: فرزندم این جا(کعبه) محل شوخی و بیهوده کاری نیست. عجله کن تا چاره ای برای درد خود بیابی زیرا که مکان جای برطرف کردن مشکلات است.

گو یارب از این گزاف کاری توفیق دهم به رستگاری

قلمرو زبانی:

کل بیت از سه جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: تو محذوف/گو: بگو، فعل امر/ چه چیز را بگو؟ دو جملهٔ وابسته در این بیت را(مفعول)

جملهٔ وابستهٔ ۱: یا رب: (ندا و منادا) ، حذف فعل به قرینهٔ معنایی

جملهٔ وابستهٔ ۲: نهاد: تو محذوف برمی‌گردد به پروردگار /از/ این گزاف کار: متمم ، یک ترکیب وصفی: صفت اشاره (این) + متمم (گزاف کاری) / توفیق: مفعول/ ده: فعل امر / م: به من، متمم / به/ رستگاری: متمم

*گزاف کاری: زیاده روی، بیهوده کاری / توفیق: کسی را در کاری یاری کردن / رستگاری: نجات، سعادت

قلمرو ادبی:

گزاف کاری: کنایه از عشق شدید مجنون که از نظر دیگران کاری بیهوده بود

گزاف کاری و رستگاری: تضاد معنایی دارند/ رب، توفیق، رستگاری: مراعات النظیر

قلمرو فکری:

فرزندم، بگو پروردگارا، مرا از این کار بیهوده عشق نجات بده و توفیق یاری خود را برای رهاشدن از این درد به من عطافرما/مفهوم: دعا برای رهایی از عشق مفهوم ـ شرط حل شدن مشکل، توفیق الهی است ـ رستگاری در دست خداوند است ـ. قرابت معنایی:به درگاهت پناه آورده ام من/ شکایت دارم از این نفس سرکش

t.me/DaneshSad

دریاب کــه مبتلای عشــقم آزاد کــن از بلای عشــقم

قلمرو زبانی:

بیت از سه جمله با یک وابسته و دو هسته آمده است:

جملهٔ هستهٔ ۱: نهاد: تو محذوف برمی‌گردد به خدا/ دریاب: فعل امر، پیشوندی/ مفعول: مرا محذوف/ و:

جملهٔ هستهٔ ۲: نهاد: تو محذوف برمی‌گردد به خدا/ آزاد: مسند/ کن: فعل امر/ از/ بلای عشق: گروه متمم ، ترکیب اضافی/ م: مرا، مفعول / که: زیرا، حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ: نهاد: من محذوف/ مبتلای عشق: گروه مسندی، ترکیب اضافی/ م: هستم، فعل اسنادی

*مبتلا: بیمار/ دریاب: کمک کن

قلمرو ادبی:

بلای عشق: اضافه تشبیهی/ اشتقاق: مبتلا، بلا/ تکرار: عشق / واج آرایی مصوت بلند«ا»

مبتلا و آزاد: تضاد/ مبتلای عشق: اضافهٔ استعاری (عشق مانند بیماری است که به آن مبتلا می‌شوند)

قلمرو فکری:

بگو خدایا کمک کن و مرا از عشق که مانند بلایی است نجات بده زیرا که گرفتار عشق همچون بیماری شده ام. مفهوم: دعا برای رهایی از عشق قرابت معنایی: پناه آورده ام سوی تو امشب/ من از دست هواها و هوس ها

مجنون چو حدیث عشق بشنید اول بگــریست پس بخنــدید

قلمرو زبانی:

بیت از سه جمله با یک وابسته و دو هسته آمده است:

جملهٔ هستهٔ ۱: نهاد: مجنون/ اول: قید/ بگریست: فعل(بن ماضی: گریست، بن مضارع: گری)

جملهٔ هستهٔ ۲: نهاد: او محذوف برمی‌گردد به مجنون/ پس: قید/ بخندید: فعل/ چو: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: نهاد: او محذوف برمی‌گردد به مجنون/ حدیث عشق: گروه مفعولی، ترکیب اضافی/ بشنید: فعل

*حدیث: سخن / گریستن: گریه کردن

قلمرو ادبی:

بگریست، بخندید: تضاد/ واج آرایی مصوت بلند «ای»

قلمرو فکری:

مجنون هنگامی که سخن از عشق شنید، ابتدا گریه کرد و سپس خنده ای سر داد.مفهوم: سخن تلخ و شیرین از عشق قرابت معنایی با: میان گریه میخندم که چون شمع اندرین مجلس/ زبان آتشینم هست لیکن درنمی گیرد

از جای چو مار حلقه برجست در حلقه زلف کعبه زد دست

قلمرو زبانی:

بیت دو جملهٔ ساده است:

جملهٔ اول: نهاد: او محذوف برمی‌گردد به مجنون/ از / جای: متمم / چو: مانند، حرف اضافه/ مار حلقه: گروه متمم، ترکیب وصفی/ برجست: فعل پیشوندی(بن ماضی: جست، بن مضارع: جه)

t.me/DaneshSad

جملهٔ دوم: نهاد: او محذوف برمی‌گردد به مجنون/ در/ حلقهٔ زلف کعبه: متمم:دو ترکیب اضافی: متمم(حلقه) + مضاف الیه(زلف) + مضاف الیه مضاف الیه(کعبه)/ زد: فعل ماضی/ دست: مفعول / حلقه:(در مصرع اول: صفت، پیچیده به دور خود) و (در مصرع دوم: اسم، حلقهٔ آویزان شده بر در خانه) / برجست: پرید، جهید/ زلف در بعضی از گویش های خراسانی به معنای زنجیری است که از داخل به پشت در خانه می اندازند(زلفین: یا زرفین : حلقه ای است که بر صندوق و چارچوب در خانه نصب کنند)

قلمرو ادبی:

چو مار: تشبیه؛ مجنون به مار تشبیه شده است/ دست: مجاز از پنجه دست/ زلف، دست: مراعات النظیر / در حلقه دست زدن: کنایه از متوسل شدن/ جناس تام در« حلقه»: ۱)پیچیده به دور خود و۲) حلقهٔ آویزان شدهٔ در

* **نکته:** در ترکیب «زلف کعبه» با توجه به معنای زلف، تشبیه یا استعاره ای به کار نرفته چون زلف به معنای زلف معشوق نیست بلکه جزئی از در کعبه بوده که مجنون آن زلف در کعبه را به دست گرفته و با خدا راز و نیاز می کند.(مجلهٔ رشد آموزش ادب فارسی، دورهٔ سی و سوم شمارهٔ ۱ پاییز ۱۳۹۸ ، دکتر سیدعلی کرامتی مقدم)

قلمرو فکری:

مجنون با عجله مانند ماری که به دور خود حلقه زده وپیچیده باشد از جایش بلند شد و حلقهٔ زنجیر در خانه خدا را در دست گرفت . مفهوم: متوسل شدن به خدا

قرابت معنایی: آمده ام که سَر نهم؛ عشقِ تو را به سر بَرم ور تو بگوییم که نی؛ نی شِکنم، شکر بَرم

می‌گفت گرفته حلقه در بر کامروز منم چو حلقه بر در

قلمرو زبانی:

بیت از دو جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: او محذوف برمی‌گردد به مجنون/می‌گفت: فعل ماضی استمراری/ مفعول: جملات وابسته در مصرع دوم و بیت‌های بعدی/ گرفته حلقه در بر: قید/ که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: امروز: قید/ نهاد: من/ م: مخفف هستم، فعل اسنادی/ چو/ حلقه: متمم مسندی/ بر/ در: متمم

*بر: آغوش

قلمرو ادبی:

بیت ذو قافیتین است: (در، بر/ بر، در) / بر، در: جناس نا همسان/ واج آرایی: «ح، ق، ر، د، ب» / در بر، بر در: آرایهٔ عکس/ «بر» نخست : آغوش و «بر» دوم: حرف اضافه ؛ جناس تام یا همسان

چو حلقه: تشبیه، مجنون مانند حلقهٔ در آویزان شده بر در هست که به صاحب خانه متوسل شده.

حلقه در برگرفتن: کنایه از متوسل شدن/ حلقه بر در بودن: کنایه از متوسل شدن

قلمرو فکری:

مجنون در حالی که حلقه در کعبه را در آغوش گرفته بود، می گفت امروز من مانند حلقه‌ای که به در آویزان باشد به تو متوسل شده ام. مفهوم: توسل خالصانه به خدا.

t.me/DaneshSad

گویند ز عشق کن جدایی این نیست طریق آشنایی

قلمرو زبانی:

بیت از سه جمله با جملات هسته و وابسته و ساده آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: آنهای محذوف/ گویند: فعل مضارع اخباری/ مفعول: جملهٔ وابسته

جملهٔ وابسته: نهاد: تو محذوف برمی گردد به مجنون/ ز/ عشق: متمم / کن: فعل امر/جدایی: مفعول

جملهٔ ساده: نهاد: این/ نیست: فعل اسنادی/ طریق آشنایی: مسند، ترکیب اضافی: مسند(طریق)+ مضاف الیه(آشنایی)* طریق: راه / آشنائی: دوستی و عشق

قلمرو ادبی:

آشنایی، جدایی: تضاد / آشنایی مجاز از عشق و عاشقی

قلمرو فکری:

همهٔ اطرافیان به من می گویند عشق خود را فراموش کن، اما این، رسم دوستی و عاشقی نیست.

مفهوم: پایداری در عشق / وفاداری در عشق

قرابت معنایی: بگفتا دوستیش از طبع بگذار/ بگفت از دوستان ناید چنین کار

پرورده عشق شد سرشتم جز عشق مباد سرنوشتم

قلمرو زبانی:

بیت دو جملهٔ ساده است:

جملهٔ اول: سرشتم: گروه نهادی، ترکیب اضافی/ پروردهٔ عشق: گروه مسندی، ترکیب اضافی/ شد: فعل اسنادی

جملهٔ دوم: سرنوشتم گروه نهادی، ترکیب اضافی/ جز : حرف اضافه+ عشق: متمم مسندی/ مباد: فعل اسنادی

*پرورده: پرورش یافته / سرشت: فطرت، آفرینش، طبع / مباد: فعل دعایی به معنی نباشد

قلمرو ادبی:

پروردهٔ عشق: اضافهٔ استعاری، تشخیص/ واج آرایی:«ش»/ تکرار: عشق

قلمرو فکری:

عشق ذات و وجود مرا همانند مادری پرورده و پرورش داده است و امیدوارم که سرنوشتی جز عشق ورزی و عاشقی نداشته باشم. مفهوم: جدایی ناپذیری از عشق و وفاداری در عشق.

قرابت معنایی: مُرده بُدَم زنده شدم گریه بُدَم خنده شدم/ دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم

یارب به خدایی خدایت و انگه به کمال پادشایت

کز عشق به غایتی رسانم کو ماند اگر چه من نمانم

قلمرو زبانی:

این دو بیت با بیت های بعدی موقوف المعانی هست و برای تحلیل آسان ابیات بعدی که همگی وابسته هستند برای دو جملهٔ هسته در بیت اول این دو بیت مجزا بررسی می شود.در بیت اول یک جملهٔ ساده و دو جملهٔ هسته آمده که قسم یاد می کند در بیت دوم، جملات وابسته و وابستهٔ وابسته آمده اند :

t.me/DaneshSad

جملهٔ ساده: یارب: (ندا و منادا) شبه جمله(حذف فعل به قرینهٔ معنوی)

جملهٔ هستهٔ ۱ : نهاد: من محذوف / به/ خدایی خدایی تو: گروه متمم ،دو ترکیب اضافی: متمم(خدایی)+ مضاف الیه(خدایی) + مضاف الیه مضاف الیه(ت)/ فعل (قسم می‌دهم) محذوف به قرینهٔ معنوی/ و: ربط همپایه

جملهٔ هستهٔ ۲: نهاد: من محذوف/آن گه: آن گاه، گروه قیدی، ترکیب وصفی/ به/ کمال پادشاهی تو: گروه متمم ، دو ترکیب اضافی: متمم(کمال) + مضاف الیه(پادشاهی) + مضاف الیه مضاف الیه(ت) / فعل (قسم می‌دهم) محذوف به قرینهٔ معنوی/ که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: نهاد: تو محذوف برمی گردد به خدا/ م: مرا، مفعول/ از / عشق: متمم / به/ غایتی: متمم / رسان: برسان، فعل امر / که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ وابسته : نهاد: او/ ماند: بماند، مضارع التزامی/ گرچه: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ وابسته: نهاد: من/ فعل: نمانم* غایت: پایان، فرجام، نهایت / کو: که او / رسانم: من را برسان/ یارب: پروردگارا / به: در معنای سوگند / خدائیت: خدابودن/ کمال: کامل بودن / غایت: نهایت

قلمرو ادبی:

واژه آرایی: خدایی / واج آرایی: «ا»/ تلمیح: آیات ۲۲ تا ۲۴ سوره حشر، آیه اول و سوم سوره حمد، آیه ۲۲ سوره یس / واج آرایی «ن»/مصراع اول :کنایه از اوج عشقبازی / مصراع دوم: کنایه از جانبازی در راه عشق

قلمرو فکری:

پروردگارا تو را به مقام خداوندیت سوگند می‌دهم؛ و سپس به کامل بودن پادشاهی ات تو را سوگند می‌دهم که در عشق مرا به آن مرحلهٔ نهایی برسان که عشق او باقی بماند اگرچه من بمیرم

مفهوم: آرزوی طول عمر لیلی / از خود گذشتگی در عشق / جاودانگی عشق.

قرابت معنایی: جان و تنم ای دوست فدای تن و جانت/ مویی نفروشم به همه مُلک جهانت

گویند مکن سعدی جان در سر این سودا/ گر جان برود شاید من زنده به جانانم

گرچه ز شراب عشـــق مستم عاشق‌تر ازین کـــنم که هستم

قلمرو زبانی:

بیت از سه جمله با یک جملهٔ هسته و دو وابسته آمده است:گرچه: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ ۱: نهاد: من محذوف/ ز/ شراب عشق: متمم، ترکیب اضافی/ مست: مسند/ م: هستم، فعل اسنادی

جملهٔ هسته: نهاد: تو محذوف برمی‌گردد به خدا/ م : در کنم: مرا، مفعول/ عاشق تر: مسند/ از / این: متمم اکن: بکن/که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ ۲: نهاد: من محذوف/ هستم: فعل اسنادی / مسند: عاشق محذوف به قرینهٔ لفظی

قلمرو ادبی:

اشتقاق و جناس ناهمسان افزایشی: عشق و عاشق / شراب عشق: اضافه تشبیهی

مستم و هستم: جناس ناهمسان اختلافی/ واج آرایی: «ش»/ از شراب عشق مست بودن: کنایه از عاشق بودن

t.me/DaneshSad

قلمرو فکری:

خداوندا هر چند که عشق همچون شراب لیلی من را از خود بی خود کرده است؛ اما مرا عاشق تر از این که من عاشق او هستم بکن.مفهوم: پایداری در عشق / درخواست عشق بیشتر.

قرابت معنایی: اسیرش نخواهد رهایی زبند/ شکارش نجوید خلاص از کمند

از عمر من آنچه هست بر جای بستان و به عمر لیلی افزای

قلمرو زبانی:

بیت از سه جمله با دو هسته و یک وابسته تشکیل شده است:

جملهٔ هستهٔ ۱: نهاد: تو محذوف/ از/ عمر من:گروه متمم ، ترکیب اضافی/مفعول: آنچه

که: حرف ربط وابسته ساز محذوف

جملهٔ وابسته: نهاد: آن محذوف بر می گردد به آنچه / هست: فعل اسنادی/ بر+ جای: متمم مسندی

ادامهٔ جملهٔ هستهٔ ۱: از من متمم محذوف/ بستان: فعل امر بگیر، (بن ماضی: ستاند، بن مضارع: ستان)

و: حرف ربط همپایه ساز

جملهٔ هستهٔ ۲: نهاد: تو محذوف/ مفعول: آن محذوف/ به/ عمر لیلی: گروه متمم، ترکیب اضافی/

افزای: بیفزای، فعل امر (بن ماضی: افزود، بن مضارع: افزای)

قلمرو ادبی:

تکرار: عمر / بستان و افزای: تضاد معنایی

قلمرو فکری:

خداوندا از تو می خواهم که از عمر من آنچه که باقی است، از من بگیر و آن را به عمر لیلی اضافه کن.

مفهوم: ازخود گذشتگی و ایثار عاشقانه / فدا شدن برای بقای عشق / فنای در راه عشق.

قرابت معنایی: عاشقان کشتگان معشوقند/ برنیاید ز کشتگان آواز

می‌داشت پدر به سوی او گوش کاین قصه شنید گشت خاموش

قلمرو زبانی:

بیت از سه جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ ساده: نهاد: پدر/ می داشت گوش: فعل مرکب / به / سوی او: گروه متمم، ترکیب اضافی

جملهٔ هسته: نهاد: او محذوف برمی گردد به پدر/ گشت: فعل اسنادی/ خاموش: مسند که: حرف ربط وابسته

جملهٔ وابسته: نهاد: او محذوف برمی گردد به پدر/ این قصه: مفعول، ترکیب وصفی/ شنید: فعل

گوش می‌داشت: توجه کردن با دقت ، با دقت به سخن وی گوش فرا می داد / خاموش: ساکت /قصه :مناجات های عاشقانه مجنون با خدا،

قلمرو ادبی:

واج آرایی: «ش» / سوی کسی گوش داشتن: کنایه از توجه کامل به کسی/ گوش: مجاز از شنیدن/ خاموش گشت :کنایه از ساکت شدن / واج آرایی: «ش»

t.me/DaneshSad

قلمرو فکری:

پدر مجنون که به سخنان فرزندشبادقت توجه می کرد و گوش می داد وقتی که این مناجات های او را شنید ساکت شد و دیگرحرفی نزد./ مفهوم: تسلیم شدن در برابر خواست فرزند.

قرابت معنایی: در دایره قسمت ما نقطه پرگاریم/ لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمایی

دانست که دل اسیر دارد دردی نه دوا پذیر دارد

قلمرو زبانی:

بیت از سه جمله با یک هسته و دو وابسته ساخته شده است:

جملهٔ هسته: نهاد: او محذوف برمی گردد به پدر/ دانست: فعل / مفعول: دو جملهٔ وابسته/که: ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ ۱: نهاد: او محذوف برمی گردد به مجنون/دل: مفعول/ اسیر در نقش مسند است /دارد: فعل مضارع اخباری در معنای داشتن و به حساب آوردن

جملهٔ وابستهٔ ۲: نهاد: او محذوف برمی گردد به مجنون/ دردی نه دواپذیر: گروه مفعولی، ترکیب وصفی/ دارد: فعل مضارع اخباری * اسیر: گرفتار/ نه دوا پذیر: درمان ناپذیر

قلمرو ادبی:

واج آرایی: «د» / واژه آرایی: دارد/ دل اسیر داشتن: کنایه از عاشق بودن/ اسیر بودن دل: تشخیص /تضاد: درد، دوا / درد: استعاره از عشق

قلمرو فکری:

فهمید که دل مجنون اسیر عشق است و درد عشق او دردی است که درمانی ندارد.

مفهوم: درمان ناپذیری عشق

دردی است درد عشق که هیچش طبیب نیست گر دردمند عشق بنالد غریب نیست
دردی است درد عشق که درمان پذیر نیست از جان گزیر هست و ز جانان گزیر نیست
دردی است غیر مردن، کان را دوا نباشد پس من چگونه گویم کاین درد را دوا کن

کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

۱- معنای واژه های مشخص شدهٔ زیر را بنویسید.

جهد بر توست و بر خدا توفیق زانکه توفیق و جهد هست رفیق

قلمرو زبانی:

بیت از سه جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هستهٔ ۱: نهاد: جهد/ بر+ تو: متمم مسندی/ است: فعل اسنادی / و: حرف ربط همپایه ساز

جملهٔ هستهٔ ۲: نهاد: توفیق/ بر+ خدا: متمم مسندی/ است: فعل اسنادی / ز آن که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: نهاد: توفیق/ و: حرف عطف/ جهد: معطوف به نهاد / هست: فعل اسنادی/ رفیق: مسند

*جهد: تلاش، کوشش/ توفیق: موافق گرداندن مدد و لطف الهی

t.me/DaneshSad

قلمرو ادبی:

واج آرایی / تکرار: جهد و توفیق/ تلمیح به ضرب المثل از تو حرکت از خدا برکت

قلمرو فکری:

تلاش و پشتکار بر عهدهٔ تو است و توفیق همراهی الهی بر عهدهٔ خداست زیرا که توفیق و تلاش با هم رفیق و همراهند و هیچ کدام به تنهایی کار را پیش نمی برد از تو حرکت از خدا برکت.

خنیده به گیتی به مهر و وفا ز اهریمنی دور و دور از جفا

قلمرو زبانی:

بیت از سه جملهٔ ساده ساخته شده است:

جملهٔ اول: نهاد: او محذوف/ خنیده: مسند، صفت مفعولی / به/ گیتی: متمم / به / مهر: متمم / و: حرف عطف/ وفا: معطوف به متمم/ است: فعل اسنادی محذوف به قرینهٔ معنوی

جملهٔ دوم: نهاد: او محذوف/ ز / اهریمنی: متمم / دور: مسند/ است: فعل اسنادی محذوف به قرینهٔ معنوی/ و:

جملهٔ سوم: نهاد: او محذوف/ از/ جفا: متمم / دور: مسند/ است: فعل اسنادی محذوف*خنیده: مشهور

قلمرو ادبی:

وفا، جفا: جناس و تضاد

قلمرو فکری:

او در عالم به مهربانی و وفاداری مشهور شده است و از هر نوع اعمال شیطانی دوری گزیده و از هر نوع ستمی به دور است.

شیوهٔ عادی و بلاغی

سال گذشته خواندیم که در شیوهٔ بلاغی، جای اجزای کلام در جمله تغییر می کند، اما در متن آموزشی، مطابق با شیوهٔ عادی و نوشتار معیار، نهاد در آغاز جمله و فعل درپایان آن قرار می گیرد.

الف) شیوهٔ عادی :هرگاه اجزای جمله به ترتیب نقشِ اجزاء ، پشت سر هم بیایند شیوهٔ عادی است . غالباً در شیوهٔ عادی، اجزا به شکل های زیر می آیند:

۱-نهاد - مفعول -فعل ۲-نهاد – مسند – فعل ۳- نهاد – متمم - فعل

۴-نهاد – مفعول- متمم – فعل ۵- نهاد – مفعول - مسند - فعل

ب) شیوهٔ بلاغی : هرگاه به ضرورت وزن یا برای تاثیرگذاری عاطفی یا معنایی کلام، اجزای جمله جابه جا شوند ، به آن شیوهٔ بلاغی گویند .شیوهٔ بلاغی غالبا با جابه جایی فعل اتفاق می افتد .

مثال :از خدا جویم توفیق ادب بی ادب محروم شد از لطف رب

متمم فعل مفعول نهاد مسند فعل متمم مضاف الیه

مصرع اول به شیوهٔ بلاغی و مصرع دوم به شیوهٔ عادی سروده شده است.

t.me/DaneshSad

نکته :گاهی ممکن است فعل آغاز جمله بیاید امّا شیوه، بلاغی نباشد به ویژه اگر فعل جمله دوم شخص فعل امر ناگذر باشد که دراین صورت فعل معمولاً با نهاد محذوف، خود یک جمله می شود و ارتباطی با اجزای پس از خود ندارد. مثال: **بیا** و ساز سفر ساز و زاد ره برگیر (بیا: نهاد محذوف و فعل)

نکته:اگر منادا در ابتدای جمله نیاید ، شیوه ، بلاغی است .دیدی ای دل که غم عشق دگربار چه کرد؟

نکته: تغییر جایگاه قید در جمله ، شیوه ی بلاغی به حساب نمی آید.

۲- اجزای بیت زیر را مطابق زبان معیار مرتب کنید.

گفتند به اتفاق یکسر / کز کعبه گشاده کردد این در: به اتّفاق یکسر گفتند که این در از کعبه گشاده گردد

۳- در بیت های زیر نقش«م» را بررسی کنید:

الف) دریاب که مبتلای عشقم (هستم) آزاد کن از بلای عشقم (من را)

ب) پروردهٔ عشق شد سرشتم (سرشت من) جز عشق مباد سرنوشتم (سرنوشت من)

قلمرو ادبی

۱- شاعران، در سرودن منظومه های داستانی، غالباً از قالب«مثنوی»بهره می گیرند؛ مهم ترین دلیل آن را بنویسید. زیرا در مثنوی قافیه های هر بیت مستقل است و شاعر می تواند پس از چند بیت، از قافیه های قبلی نیز استفاده کند .ودر ضمن در سرودن مثنوی هیچ محدودیتی برای تعداد ابیات وجود ندارد بنابر این مناسب ترین قالب برای سرودن موضوعات بلندمثل داستان است.

۲- هر یک از بیت های زیر را از نظر کاربرد آرایه های ادبی بررسی کنید.

چون رایت عشق آن جهانگیر شد/ چون مه لیلی آسمان گیر: تشبیه، استعاره، کنایه

برداشته دل ز کار او بخت / درماند پدر به کار او سخت: جناس، کنایه

۳- در بیت زیر، شاعر، چگونه از تشبیه برای خلق کنایه بهره گرفته است؟

آمد سوی کعبه، سینه پر جوش/ چون کعبه نهاد حلقه در گوش

حلقه در گوش نهادن: کنایه از توسل به خدا و اعلام فرمان برداری و بندگی است پدر مجنون در این بیت به «کعبه» تشبیه شده که برای برآوردن حاجتش متوسل به کعبه شده است. هم چنانکه داشتن حلقه برای کعبه نشان بندگی و فرمانبرداری است پدر مجنون نیز با حلقه ای که به گوش دارد در برابر خدا اظهار بندگی می کند.

قلمرو فکری

۱- معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

«حاجت گه جملهٔ جهان اوست/ محراب زمین و آسمان اوست»

خانهٔ کعبه محل برآورده شدن حاجت تمام انسان هاست و قبله گاه (محل توجه دل) تمام مخلوقات است.

۲- در بیت های هفدهم و بیستم، کدام ویژگی های«مجنون» بارز است؟ وفادار بودن و فداکاری

۳- بر مبنای درس و با توجّه به بیت های زیر، تحلیلی از سیر فکری پدر مجنون ارائه دهید.

پدر مجنون ابتدا درمانده می شود از خویشان کمک می طلبد و در نهایت به کعبه می رود به امید آن که مجنون از عشق رهایی پیدا کند اما با شنیدن سخنان مجنون متوجّه می‌شود که مجنون عاشقی دل خسته است واو(مجنون) هرلحظه از خدا می خواهد در عشق، قدم هایش را استوارتر کند پس پدرمی فهمد که این عشق درمانی ندارد.

t.me/DaneshSad

عشق بازی، کار بیکاران بُوَد عاقلش با کار بیکاران چه کار؟

قلمرو زبانی:

بیت از دو جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: عشق بازی / کار بیکاران: گروه مسندی، ترکیب اضافی: مسند(کار)+ مضاف الیه(بیکاران) / بود: فعل اسنادی/ که: زیرا که، حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: نهاد: عاقل / ش: جهش ضمیر مضاف الیه برای بی کاران برمی گردد به عشق / با / کار بیکارانش: گروه متممی، دو ترکیب اضافی: متمم(کار) + مضاف الیه (بی کاران) + مضاف الیه مضاف الیه(ش) / چه کار: گروه مفعولی، ترکیب وصفی / دارد: فعل محذوف به قرینهٔ معنایی

استفهام انکاری در مصرع دوم: عاقلان زمانه با کار انسان های بیکار هیچ کاری ندارند.

قلمرو ادبی:

عشق و عقل: تضاد کار بی کاران: تناقض

قلمرو فکری:

عاشق شدن و عشق ورزیدن کار بیهوده ای است که فقط از انسان های بی کار برمی آید زیرا که عاقلان با کار انسان های بیکار عشق هیچ کاری ندارند.

از سر تعمیر دل بگذر که معماران عشق روز اوّل، رنگ این ویرانه، ویران ریختند

قلمرو زبانی:

بیت از دو جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: تو محذوف/ از/ سر تعمیر دل: گروه متممی،دو ترکیب اضافی: متمم(سر) + مضاف الیه(تعمیر) + مضاف الیه مضاف الیه(دل) / بگذر: فعل امر / که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: معماران عشق: گروه نهادی، ترکیب اضافی / روز اول: گروه قیدی، ترکیب وصفی: قید(روز) + صفت شمارشی(اول)/ رنگ این ویرانه را: گروه مفعولی، یک ترکیب اضافی و یک ترکیب وصفی: مفعول(رنگ) + صفت اشاره برای مضاف الیه(این) + مضاف الیه (ویرانه) / ویران: مسند/ ریختند:ساختند اسنادی

قلمرو ادبی:

تعمیر دل: اضافهٔ استعاری / سر: مجاز از اندیشه/ از سر چیزی گذشتن: کنایه از منصرف شدن از آن چیز

معماران عشق: اضافهٔ استعاری (عشق مانند بنا و ساختمانی است که معمار دارد) و این معماران استعاره از خداوند و فرشتگان دست اندرکار آفرینش انسان / روز اول: مجاز از روز آغازین آفرینش/ رنگ چیزی را ریختن: کنایه از آفرینش اولیهٔ آن چیز/ ویرانه: استعاره از دل

قلمرو فکری:

ای انسان اگر عاشق هستی به فکر آبادی وتعمیر دل نباش زیرا در روز ازل و آغازین روز آفرینش خداوند و فرشتگان و... بنای عشق را به صورت بنایی ویران درست کرده اند ویرانی با دل عاشق ازلی عجین بوده است .

t.me/DaneshSad

٤- مفهوم بیت زیر را با نگرشِ خویشانِ مجنون و چاره سازی آنها مقایسه کنید.

یک بار هم ای عشقِ من از عقل میندیش بگذار که دل حل بکند مسأله ها را

قلمرو زبانی:

بیت ازچهار جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ ساده: ای: حرف ندا/ عشق من: گروه منادایی، ترکیب اضافی، حذف فعل به قرینهٔ معنوی

جملهٔ هستهٔ ۱: نهاد: تو محذوف/یک بار: گروه قیدی، ترکیب وصفی/ هم: قید/ از/ عقل: متمم/ نیندیش: فعل نهی/ و: حرف ربط همپایه ساز محذوف

جملهٔ هستهٔ ۲: نهاد: تو محذوف/ بگذار: فعل امر / مفعول: جملهٔ وابسته/ که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: نهاد: دل/ حل بکند: فعل مضارع التزامی / مسأله ها را: مفعول

قلمرو ادبی:

ای عشق: تشخیص/ دل حل کند: تشخیص/ عقل و عشق: تضاد/ دل: نماد احساس

قلمرو فکری:

ای عشق من اگر برایت امکان دارد از عقل نهراس و با عقلت فکر نکن و کار را به عقل وانگذار و اجازه بده که دل و احساسات مشکلات را حل نماید. (تقابل عقل و عشق) این بیت در نقطهٔ مقابل تفکّر خویشان مجنون قرار دارد آن ها برای عشق در پی راه چاره ای عاقلانه اند. در این بیت اما خویشان به دنبال راه عاقلانه هستند.

t.me/DaneshSad



گنج حکمت
مردان واقعی

یکی از کوه لُکام به زیارت «سَری سَقَطی» آمد. **سلام کرد و**
جملهٔ ساده جملهٔ ساده

گفت: **«فلان پیر از کوه لکام تو را سلام گفت.»**
جملهٔ هسته جملهٔ وابسته

سری گفت: **« وی در کوه ساکن شده است؟** **بس کاری نباشد.**
جملهٔ هسته جملهٔ وابستهٔ ۱ جملهٔ وابستهٔ ۲

مرد باید در میان بازار مشغول تواند بود، چنان که یک لحظه از حق تعالی غایب نشود.»
جملهٔ وابستهٔ ۳ جملهٔ وابستهٔ وابستهٔ ۳

تذکره الاولیا تنها اثر به نثر عطار

قلمرو زبانی:

عبارت از نه جمله در قالب جملات ساده و هسته و وابسته آمده است.

فلان پیر: گروه نهادی، ترکیب وصفی(فلان: صفت مبهم)

وی در کوه ساکن شده است: وی : نهاد/ ساکن: مسند/ شده است: فعل اسنادی ماضی نقلی

بس کاری نباشد: نهاد: آن محذوف برمیگردد به ساکن شدن در کوه/ کاری بس: گروه مسندی، ترکیب وصفی مقلوب / نباشد: نمی باشد، فعل اسنادی، مضارع اخباری .

مرد باید در میان بازار مشغول تواند بود: مرد: نهاد/ باید : قید/ در/ میان بازار: گروه متمم، ترکیب اضافی/ مشغول: مسند / تواند بود : فعل کمکی(بتواند)+ بود(مصدر از فعل اصلی) در معنای باشد

*زیارت: دیدار / سری سقطی: عارف و صوفی قرن سوم هجری/ بس: بسیار / مشغول تواند بود: مشغول باشد/کوه لُکام :نام کوهی بوده در شامات قدیم که امروزه منظور کشور سوریه است.

قلمرو فکری:

بس کاری نباشد :در کوه ساکن شدن کاری شگفت و بزرگ نیست .مایه تعجب نیست/ مرد باید در میان بازار مشغول بتواند باشد: انسان باید بتواند در میان اجتماع و مردممشغول باشد و زندگی کند.و در این صورت از یادخدا غافل نشود .انسان کامل و واقعی کسی است که اجتماعی زندگی کند و از یاد خدا غافل نشود .مفهوم: گوشه‌نشینی تنها، نشانه انسان های کامل نیست.

t.me/DaneshSad